## مرور

### ریچارد سوم و سه یادداشت
## تاریخ، قدرت و ادبیات

**مانی‌سبزی:** نمی‌توان از ادبیات و تاریخ و بدل‌شدن محتوای تاریخ به فرم ادبی سخن گفت و نمایشنامه‌های تاریخی ویلیام شکسپیر را به یاد نیاورد. نمایشنامه‌هایی که شکسپیر در آن‌ها در عین لحاظ‌کردن رویدادهای تاریخی از روایتِ صرف ایس رویدادها فراتر رفته و فرمی نمایشی عصاره و جوهر تاریخ را به صحنه آورده است. درواقع شکسپیر در نمایشنامه‌های تاریخی‌اش به واسطه ایجاد از سطح رویدادهای تاریخی عبور کرده و روح تاریخ و نیروهایی را که تاریخ را رقم می‌زنند و آن را پیش می‌رانند به صحنه تئاتر آورده است. این نمایشنامه‌ها از بهترین نمونه‌های ادبیات تاریخ‌نگر هستند؛ ادبیاتی که محتوای خود را از تاریخ رسمی می‌گیرد و در عین حال این تاریخ را به تاریخ غیررسمی بدل می‌کند یعنی به آن‌چه تاریخ رسمی مسکوت می‌گذارد. آثاری نظیر نمایشنامه‌های تاریخی شکسپیر، محدود به زمان تاریخی خود نمی‌مانند و معاصر با همه زمان‌ها می‌شوند. جرقه نه صرفا با رویدادهای مشخص در زمانی مشخص که با مکانیزم‌هایی که تاریخ را در کلیت خود می‌سازند سروکار دارند. بن کات معتقد است برای تفسیر جهان ویلیام شکسپیر به مثابه جهان واقعی باید خواندن آثار او را از نمایشنامه‌های تاریخی‌اش آغاز کرد. نمایشنامه‌های که «ریچارد سوم» یکی از مهم‌ترین آن‌هاست. «ریچارد سوم» جزء آثار اولیه شکسپیر است. جدال بر سر تصاحب قدرت مضمون محوری این نمایشنامه است. همان چیزی که به اصطلاح «بازی تاج و تخت»اش می‌توان نامید. در این نمایشنامه می‌بینیم که ریچارد چگونه برای دستیابی به قدرت دست به حذف و تحریف و دروغ و کشتار می‌زند و با خدعه و خشونت گام‌به‌گام به رأس قدرت نزدیک‌تر می‌شود و تاج و تخت را تصاحب می‌کند و البته اگرچه او نیز دست آخر فجایعی خوش‌تر از آن‌هایی که از میدان به در کرده است نمی‌بیند، اما پایان کار ریچارد در مدعای پایان کشتار و خدعه و انواع شعارت‌های دیگر نیست چراکه این‌ها جزئی از مکانیزم قدرت در همه زمان‌ها هستند. مکانیزمی که تاریخ را بر تالی از اجساد بنا می‌کند و چنانکه بان کات در «شکسپیر معاصر ما» نشان می‌دهد، آدم‌های این نمایشنامه‌ها صرفا بازیگرانی هستند که نقشی را که این مکانیزم به آن‌ها داده است ایفا می‌کنند.

دیدن پیش ترجمه عبدالله کوثری از «ریچارد سوم» در نشر نی شکسپیر در نمایشنامه‌ها برداشته‌اند»، به کفته کوثری در ترجمه «ریچارد سوم» ویراست جدید این نمایشنامه که در انتشارات مک‌میلن به چاپ رسیده، ماخذ اصلی او بوده است؛ ویراستی با پیوستی از مقدمات و دقیق. ویراستِ انتشارات پنگوئن از نمایشنامه «ریچارد سوم»، رساله «تاریخ شاه ریچارد سوم» نوشته شاهین نامور و قیصر علی‌زاده که لارنس اولیویه براساس این نمایشنامه ساخته است. از دیگر ماخذی است که کوثری، جنانکه در این یادداشت اشاره کرده، برای ترجمه «ریچارد سوم» از آن‌ها بازی گرفته است.

**ریچارد سوم**
**ویلیام شکسپیر**
**ترجمه عبدالله کوثری**
**نشر نی**

یادداشت بعدی کتاب منتخب دارباره نمایشنامه «ریچارد سوم» است. در بخشی از این یادداشت منابع شکسپیر در نوشتن این نمایشنامه معرفی شده و بین این منابع از رساله «تاریخ شاه ریچارد سوم» نوشته تامس مور به عنوان منبع باز شده که بیشترین تاثیر را بر شکسپیر در نوشتن «ریچارد سوم» داشته است. نمونه‌ای از این رساله تامس مور نیز در این یادداشت نقل شده است. کوثری که ترجمه نمایشنامه‌های «زنان لرزان» و «تونسلر» را از سارا را نیز در کارنامه کاری خود دارد، در این یادداشت به این نکته هم اشاره کرده که به لطف صاحب‌نظران «ریچارد سوم نشانه‌هایی از سبک تراژدی‌های سنکا را در خود دارد»، از نکویی‌های کوثری یکی از ویژگی‌های ترجمه‌های کوثری یکی از ویژگی‌های ترجمه‌های کوثری و خدمه و انواع شعارت‌های دیگر نیست چراکه این‌ها جزئی از مکانیزم قدرت در همه زمان‌ها هستند. مکانیزمی که تاریخ را بر تالی از اجساد بنا می‌کند و چنانکه بان کات در «شکسپیر معاصر ما» نشان می‌دهد، آدم‌های این نمایشنامه‌ها صرفا بازیگرانی هستند که نقشی را که این مکانیزم به آن‌ها داده است ایفا می‌کنند.

**۱. آقای کوثری کوتا شما دبیرستان البرز می‌رفتید. چه قدر این فضا بر شما تاثیر گذاشت و شما را به سمت کار فرهنگی سوق داد؟**

در ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ در دبیرستان البرز درس خواندم. البرز هم می‌دانید که مدرسه سخت‌گیری بود. اما براستی «معلم» داشتیم؛ زین‌العابدین مؤتمن، دکتر بهزاد، مؤلف کتاب‌های معروف علوم طبیعی و دکتر کلنس که استاد دانشگاه بود. کیوا خانلری صاحب نام بود و اعتبار علمی. بارها گفته‌ام آنچه از دبیرستان البرز یاد گرفتم، هرگز در دانشگاه نیاموختم. رابطه استاد و دانش‌آموز به واقع در سطح دانشگاه بود و جدا از سختگیری در درس، فضایی داشت که شخصیت دانش‌آموز را رشد می‌داد. سطح معلومات دانش‌آموزان بالاتر از دبیرستان‌های دیگر بود و همین‌طور هرگز بسیاری از آنها از مسائل ادبی و اجتماعی، به همین دلیل می‌توانستی دوستان خوبی پیدا کنی و دوستی‌های پایداری در آن سال‌ها شکل گرفت که تا امروز برقرار است.

**۲. از کودکی نان بگویید، بدرنان چه‌کاره بود؟**

پدرم تاجر بود و در کاروانسرای شریفی همدان حجره داشت. در واقع پدرم از طبقه متوسط بود. من، یکی دوساله بودم که به تهران آمدیم. تهران که آمدیم بیست سال در محله امیریه نشستیم. در ده قدیمه متوسط. از امیریه طرف کمرک شروع کردیم تا امیریه روبه‌روی منیریه. کودکی‌ام مثل همه بچه‌های امیریه بود: جدا از فوتبال نوی کیوه و سینما که هیچوقت از دست نمی‌دادیم، من عاشق کتاب هم بودم. درمجموع کودکی دوران خوبی بود. به‌قول اسماعیل خویی غم بود اما کم بود. تالیفکه سال‌ها بعد خانه‌ام به‌خاطر بیماری قلبی پدرم رفتیم شمیران و در دربند. سر خیابان کلاه‌درب خانه‌ای گرفتیم. ساختمانی با آجرهای بهمنی که هنوز هم هست و مال یکی از رزتشیان بود به نام ارباب جمشید و دو مسال بعد هم پدرم به‌علت نارسایی قلبی فوت کرد و این درست سال‌هایی بود که من رفتم خدمت نظام وظیفه در بیست‌وسه سالگی بعد از تمام‌کردن دانشگاه ملی در رشته اقتصاد. چهار ماه فرجاه‌ا: بودیم و بعد رفتیم شیراز برای دوره تخصصی زرهی. خرداد سال چهل‌وشه بود که آمدم تهران مرخصی و در این فاصله پدرم فوت کرد.

**۳. آقای کوثری شما از چه دوره‌ای با جریان‌های روشنفکری در ارتباط بودید؟**

من قبل از دانشگاه با جریان‌های روشنفکری آشنا شدم. کتاب زیاد می‌خواندم و خیلی از نویسندگان و شاعران و مترجمان را به اسم می‌شناختم. همه‌ساله بودم که رفتم پیش «سایه». یکی از اقوام نازنین ما که توده‌ای بود، با سایه دوستی صمیمانه داشت و این مرد از بچگی مرا خیلی دوست داشت. شعرهایم را می‌بردم پیش‌ش. همه‌ساله که شعر گفت: فلانی شعرهای تو را دیگر باید یک شاعر ببیند گفتم: اما کمی کسی را از شاعران نمی‌شناسم. رویم نمی‌شود پیش کسی بروم. گفت: من می‌شناسم. هوشنگ ابتهاج رفیق من است. دفترگوالتش درخیابان بهار، کمی بالاتر از خیابان شاه‌رضا بود. زنگ زد که ابتهاج رود؛ دوشبه می‌آید اینجا. دفتر تو را هم دادم بهش. ابتهاج آن روزها خیلی بیشتر بیدا گمه بود که رود. خوب‌تیپ و شیک. خیلی هم به من اظهار لطف کرد. قرار شد هر دو دفعه شعرهایم بروم خانه ابتهاج در خیابان حقوقی، همان‌جا که بعدها دفتر رهایی نشسته گرفته شد. بسار اول که رفتم دفتر رهایی مات مانده بودم. گفت: چت شد؟ گفتم: خاطره ابتهاج. من هده‌ساله بودم که می‌نشستم آن گوشه. روبه‌روی ابتهاج و خانم ابتهاج برای من قهوه می‌آورد. اولین‌بار من قهوه را خانه ابتهاج خورده بودم. من دو سال می‌رفتم خانه ابتهاج. دوره بسیار خوبی هم بود. هجده، نوزده‌ساله بودم که شعر شاملو مثل صاعقه بر من فرود آمد. کم‌کم فرم شعرم عوض شد. تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۴. که جزشاعران پیام، شاعران زبدا چوانی هم در آنجا شعر بیاب کردند.**

بله. اصولا شاملو سعی داشت شاعران جوان را آنجا معرفی کند. هم تقریبا هر هفته در «خوشه» شعر داشتم. بادم هست مهرماه بود که دوستی، به‌نام عباس صدرایی مرا تکه‌پیشی به‌زور برد دفتر خوشه. خودم هنوز تردید داشتم که شعرم را پیش شاملو ببرم یا نه. شاملو نشسته بود آنجا و آن روزها شاملو براستی مرد باشکوهی بود. دو تا شعر برده بودم. گفتم: من این‌ها را آورده‌ام که فقط ببینید. گفت: دوشبه دیگر بیا. هفته بعد که «خوشه» درآمد دید درست گذاشته بود وسط صفحه. بعضی بعثرین حرف: دیگر تا سال چهل‌وهشت مدام می‌رفتم خوشه و خدمتم‌چاپ چاپ می‌شد. انگار از او خوشش به دل می‌نشست.

**۵. آقای کوثری فضای «خوشه» چطور بود؟ چه کسانی آنجا رفت‌وآمد داشتند. شما آنجا با چه کسانی ماوجه شدید؟**

البته من هروقت خدمتم رفتم می‌دفتم. دائما آنجا نبودم. اما خیلی‌ها را دیدم. برخی از کسانی که بعدها از شاعران و نویسندگان مشهور شدند. همچنین امیرپرویز پویان که به خوشه مقاله می‌داد. بعد مشهد بود، آمده بود تهران و در موسسه تحقیقات علوم اجتماعی کار می‌کرد که سیرپرست آن استاد نراقی بود. گلسرخی هم برای خوشه شعر می‌آورد یا می‌فرستاد. البته شاملو خیلی به شاعران و مواقفی بود. نام بدبه از گلسرخی جیزی در خوشه بگیر داشت. بادم هست. گلسرخی بیشتر آدم سیاسی بود. شعرش هم بیشتر سیاسی یا تا حدی داشت.

**۶. امیرپرویز پویان را چه‌طور آدمی دیدید. چه رو‌حیه‌ای داشت؟**

باور می‌کنید بسری مؤدب. از من محجوب‌تر و خجالتی‌تر بود. کیوا کمتر. بیش‌تر می‌رفت دیوا او چه خبر است. خیلی هم خلوت نکنید. سال چهل‌ونه بود که یکباره رفتند!

**۷. کیوا آن دوران سختگیری زیادی برای چاپ مطالب وجود داشته است و این طور بنوعد که هر کس ازراه برسد بتواند شعرش چاپ کند؟**

بله همین‌طور بود. نیم شاملو روی آن مجله بود. البته می‌دانید که بخش ادبی «خوشه» دست شاملو بود. نثر عمری سردبیر مجله بود. اما نصیب «خوشه» با شاملو می‌گرداند و برای همین هر چیزی را چاپ نمی‌کرد. خیلی‌ها اجا تنعرهاشان را چاپ می‌کردند. هوشنگ کشکولی و الهیاری، مشکوتی و خوبی و عمران صلاحی و خیلی‌های دیگر که متاسفانه الان با مخاطر نمی‌آورم. البته من جزیا شاملو بودم. زیاد اهل محافل و مهمانی‌ها نبودم اما گاه کافه‌های روشنفکری مثل مرمر و کافه فیروز در نادری می‌رفتم.

**۸. آقای کوثری شاملو چقدر روی شما اثر داشت؟**

خیلی زیاد. بیشتر تا قبل از دیدار شاملو. از رودکی تا خود شاملو را خوانده بودم. شاملو کمی‌گفت پسر شاعری نیست که تو نخوانده باشی! اصلا خیلی‌ها شعر بد. اما یک روز شاملو گفت: عبدالله تو نیز جزء خوانده‌ای؟ زبان شعر تو شعر جوان بیست‌وپک ساله است. گفتم: گلستان سعدی و این‌جور کتاب‌ها را خوانده‌ام در حد کتاب‌های دبیرستان. اما هیچ‌کدام حافظ و سعدی و مولوی نمی‌خوانا گفت: اشتباه می‌کنی. بخش بزرگی از شعرها در نثر ماست. همین امروز بود «تاریخ بیهقی» را خیلی زیاد. بیشتر قابل تامل بادمه. اگر خوش‌تیپ و شیک. خیلی هم به من اظهار لطف کرد. قرار شد هر دو دفعه شعرهایم بروم خانه ابتهاج در خیابان حقوقی، همان‌جا که بعدها دفتر رهایی نشسته گرفته شد. بسار اول که رفتم دفتر رهایی مات مانده بودم. گفت: چت شد؟ گفتم: خاطره ابتهاج. من هده‌ساله بودم که می‌نشستم آن گوشه. روبه‌روی ابتهاج و خانم ابتهاج برای من قهوه می‌آورد. اولین‌بار من قهوه را خانه ابتهاج خورده بودم. من دو سال می‌رفتم خانه ابتهاج. دوره بسیار خوبی هم بود. هجده، نوزده‌ساله بودم که شعر شاملو مثل صاعقه بر من فرود آمد. کم‌کم فرم شعرم عوض شد. تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۹. که جزشاعران پیام، شاعران زبدا چوانی هم در آنجا شعر بیاب کردند.**

بله. اصولا شاملو سعی داشت شاعران جوان را آنجا معرفی کند. هم تقریبا هر هفته در «خوشه» شعر داشتم. بادم هست مهرماه بود که دوستی، به‌نام عباس صدرایی مرا تکه‌پیشی به‌زور برد دفتر خوشه. خودم هنوز تردید داشتم که شعرم را پیش شاملو ببرم یا نه. شاملو نشسته بود آنجا و آن روزها شاملو براستی مرد باشکوهی بود. دو تا شعر برده بودم. گفتم: من این‌ها را آورده‌ام که فقط ببینید. گفت: دوشبه دیگر بیا. هفته بعد که «خوشه» درآمد دید درست گذاشته بود وسط صفحه. بعضی بعثرین حرف: دیگر تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۱۰. آقای کوثری فضای «خوشه» چطور بود؟ چه کسانی آنجا رفت‌وآمد داشتند. شما آنجا با چه کسانی ماوجه شدید؟**

البته من هروقت خدمتم رفتم می‌دفتم. دائما آنجا نبودم. اما خیلی‌ها را دیدم. برخی از کسانی که بعدها از شاعران و نویسندگان مشهور شدند. همچنین امیرپرویز پویان که به خوشه مقاله می‌داد. بعد مشهد بود، آمده بود تهران و در موسسه تحقیقات علوم اجتماعی کار می‌کرد که سیرپرست آن استاد نراقی بود. گلسرخی هم برای خوشه شعر می‌آورد یا می‌فرستاد. البته شاملو خیلی به شاعران و مواقفی بود. نام بدبه از گلسرخی جیزی در خوشه بگیر داشت. بادم هست. گلسرخی بیشتر آدم سیاسی بود. شعرش هم بیشتر سیاسی یا تا حدی داشت.

**۱۱. آقای کوثری شما از چه دوره‌ای با جریان‌های روشنفکری در ارتباط بودید؟**

من قبل از دانشگاه با جریان‌های روشنفکری آشنا شدم. کتاب زیاد می‌خواندم و خیلی از نویسندگان و شاعران و مترجمان را به اسم می‌شناختم. همه‌ساله بودم که رفتم پیش «سایه». یکی از اقوام نازنین ما که توده‌ای بود، با سایه دوستی صمیمانه داشت و این مرد از بچگی مرا خیلی دوست داشت. شعرهایم را می‌بردم پیش‌ش. همه‌ساله که شعر گفت: فلانی شعرهای تو را دیگر باید یک شاعر ببیند گفتم: اما کمی کسی را از شاعران نمی‌شناسم. رویم نمی‌شود پیش کسی بروم. گفت: من می‌شناسم. هوشنگ ابتهاج رفیق من است. دفترگوالتش درخیابان بهار، کمی بالاتر از خیابان شاه‌رضا بود. زنگ زد که ابتهاج رود؛ دوشبه می‌آید اینجا. دفتر تو را هم دادم بهش. ابتهاج آن روزها خیلی بیشتر بیدا گمه بود. خوش‌تیپ و شیک. خیلی هم به من اظهار لطف کرد. قرار شد هر دو دفعه شعرهایم بروم خانه ابتهاج در خیابان حقوقی، همان‌جا که بعدها دفتر رهایی نشسته گرفته شد. بسار اول که رفتم دفتر رهایی مات مانده بودم. گفت: چت شد؟ گفتم: خاطره ابتهاج. من هده‌ساله بودم که می‌نشستم آن گوشه. روبه‌روی ابتهاج و خانم ابتهاج برای من قهوه می‌آورد. اولین‌بار من قهوه را خانه ابتهاج خورده بودم. من دو سال می‌رفتم خانه ابتهاج. دوره بسیار خوبی هم بود. هجده، نوزده‌ساله بودم که شعر شاملو مثل صاعقه بر من فرود آمد. کم‌کم فرم شعرم عوض شد. تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۱۲. که جزشاعران پیام، شاعران زبدا چوانی هم در آنجا شعر بیاب کردند.**

بله. اصولا شاملو سعی داشت شاعران جوان را آنجا معرفی کند. هم تقریبا هر هفته در «خوشه» شعر داشتم. بادم هست مهرماه بود که دوستی، به‌نام عباس صدرایی مرا تکه‌پیشی به‌زور برد دفتر خوشه. خودم هنوز تردید داشتم که شعرم را پیش شاملو ببرم یا نه. شاملو نشسته بود آنجا و آن روزها شاملو براستی مرد باشکوهی بود. دو تا شعر برده بودم. گفتم: من این‌ها را آورده‌ام که فقط ببینید. گفت: دوشبه دیگر بیا. هفته بعد که «خوشه» درآمد دید درست گذاشته بود وسط صفحه. بعضی بعثرین حرف: دیگر تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۱۳. آقای کوثری فضای «خوشه» چطور بود؟ چه کسانی آنجا رفت‌وآمد داشتند. شما آنجا با چه کسانی ماوجه شدید؟**

البته من هروقت خدمتم رفتم می‌دفتم. دائما آنجا نبودم. اما خیلی‌ها را دیدم. برخی از کسانی که بعدها از شاعران و نویسندگان مشهور شدند. همچنین امیرپرویز پویان که به خوشه مقاله می‌داد. بعد مشهد بود، آمده بود تهران و در موسسه تحقیقات علوم اجتماعی کار می‌کرد که سیرپرست آن استاد نراقی بود. گلسرخی هم برای خوشه شعر می‌آورد یا می‌فرستاد. البته شاملو خیلی به شاعران و مواقفی بود. نام بدبه از گلسرخی جیزی در خوشه بگیر داشت. بادم هست. گلسرخی بیشتر آدم سیاسی بود. شعرش هم بیشتر سیاسی یا تا حدی داشت.

**۱۴. امیرپرویز پویان را چه‌طور آدمی دیدید. چه رو‌حیه‌ای داشت؟**

باور می‌کنید بسری مؤدب. از من محجوب‌تر و خجالتی‌تر بود. کیوا کمتر. بیش‌تر می‌رفت دیوا او چه خبر است. خیلی هم خلوت نکنید. سال چهل‌ونه بود که یکباره رفتند!

**۱۵. کیوا آن دوران سختگیری زیادی برای چاپ مطالب وجود داشته است و این طور بنوعد که هر کس ازراه برسد بتواند شعرش چاپ کند؟**

بله همین‌طور بود. نیم شاملو روی آن مجله بود. البته می‌دانید که بخش ادبی «خوشه» دست شاملو بود. نثر عمری سردبیر مجله بود. اما نصیب «خوشه» با شاملو می‌گرداند و برای همین هر چیزی را چاپ نمی‌کرد. خیلی‌ها اجا تنعرهاشان را چاپ می‌کردند. هوشنگ کشکولی و الهیاری، مشکوتی و خوبی و عمران صلاحی و خیلی‌های دیگر که متاسفانه الان با مخاطر نمی‌آورم. البته من جزیا شاملو بودم. زیاد اهل محافل و مهمانی‌ها نبودم اما گاه کافه‌های روشنفکری مثل مرمر و کافه فیروز در نادری می‌رفتم.

**۱۶. آقای کوثری شاملو چقدر روی شما اثر داشت؟**

خیلی زیاد. بیشتر تا قبل از دیدار شاملو. از رودکی تا خود شاملو را خوانده بودم. شاملو می‌گفت پسر شاعری نیست که تو نخوانده باشی! اصلا خیلی‌ها شعر بد. اما یک روز شاملو گفت: عبدالله تو نیز جزء خوانده‌ای؟ زبان شعر تو شعر جوان بیست‌وپک ساله است. گفتم: گلستان سعدی و این‌جور کتاب‌ها را خوانده‌ام در حد کتاب‌های دبیرستان. اما هیچ‌کدام حافظ و سعدی و مولوی نمی‌خوانا گفت: اشتباه می‌کنی. بخش بزرگی از شعرها در نثر ماست. همین امروز بود «تاریخ بیهقی» را خیلی زیاد. بیشتر قابل تامل بادمه. اگر خوش‌تیپ و شیک. خیلی هم به من اظهار لطف کرد. قرار شد هر دو دفعه شعرهایم بروم خانه ابتهاج در خیابان حقوقی، همان‌جا که بعدها دفتر رهایی نشسته گرفته شد. بسار اول که رفتم دفتر رهایی مات مانده بودم. گفت: چت شد؟ گفتم: خاطره ابتهاج. من هده‌ساله بودم که می‌نشستم آن گوشه. روبه‌روی ابتهاج و خانم ابتهاج برای من قهوه می‌آورد. اولین‌بار من قهوه را خانه ابتهاج خورده بودم. من دو سال می‌رفتم خانه ابتهاج. دوره بسیار خوبی هم بود. هجده، نوزده‌ساله بودم که شعر شاملو مثل صاعقه بر من فرود آمد. کم‌کم فرم شعرم عوض شد. تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۱۷. که جزشاعران پیام، شاعران زبدا چوانی هم در آنجا شعر بیاب کردند.**

بله. اصولا شاملو سعی داشت شاعران جوان را آنجا معرفی کند. هم تقریبا هر هفته در «خوشه» شعر داشتم. بادم هست مهرماه بود که دوستی، به‌نام عباس صدرایی مرا تکه‌پیشی به‌زور برد دفتر خوشه. خودم هنوز تردید داشتم که شعرم را پیش شاملو ببرم یا نه. شاملو نشسته بود آنجا و آن روزها شاملو براستی مرد باشکوهی بود. دو تا شعر برده بودم. گفتم: من این‌ها را آورده‌ام که فقط ببینید. گفت: دوشبه دیگر بیا. هفته بعد که «خوشه» درآمد دید درست گذاشته بود وسط صفحه. بعضی بعثرین حرف: دیگر تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۱۸. آقای کوثری فضای «خوشه» چطور بود؟ چه کسانی آنجا رفت‌وآمد داشتند. شما آنجا با چه کسانی ماوجه شدید؟**

البته من هروقت خدمتم رفتم می‌دفتم. دائما آنجا نبودم. اما خیلی‌ها را دیدم. برخی از کسانی که بعدها از شاعران و نویسندگان مشهور شدند. همچنین امیرپرویز پویان که به خوشه مقاله می‌داد. بعد مشهد بود، آمده بود تهران و در موسسه تحقیقات علوم اجتماعی کار می‌کرد که سیرپرست آن استاد نراقی بود. گلسرخی هم برای خوشه شعر می‌آورد یا می‌فرستاد. البته شاملو خیلی به شاعران و مواقفی بود. نام بدبه از گلسرخی جیزی در خوشه بگیر داشت. بادم هست. گلسرخی بیشتر آدم سیاسی بود. شعرش هم بیشتر سیاسی یا تا حدی داشت.

**۱۹. امیرپرویز پویان را چه‌طور آدمی دیدید. چه رو‌حیه‌ای داشت؟**

باور می‌کنید بسری مؤدب. از من محجوب‌تر و خجالتی‌تر بود. کیوا کمتر. بیش‌تر می‌رفت دیوا او چه خبر است. خیلی هم خلوت نکنید. سال چهل‌ونه بود که یکباره رفتند!

**۲۰. کیوا آن دوران سختگیری زیادی برای چاپ مطالب وجود داشته است و این طور بنوعد که هر کس ازراه برسد بتواند شعرش چاپ کند؟**

بله همین‌طور بود. نیم شاملو روی آن مجله بود. البته می‌دانید که بخش ادبی «خوشه» دست شاملو بود. نثر عمری سردبیر مجله بود. اما نصیب «خوشه» با شاملو می‌گرداند و برای همین هر چیزی را چاپ نمی‌کرد. خیلی‌ها اجا تنعرهاشان را چاپ می‌کردند. هوشنگ کشکولی و الهیاری، مشکوتی و خوبی و عمران صلاحی و خیلی‌های دیگر که متاسفانه الان با مخاطر نمی‌آورم. البته من جزیا شاملو بودم. زیاد اهل محافل و مهمانی‌ها نبودم اما گاه کافه‌های روشنفکری مثل مرمر و کافه فیروز در نادری می‌رفتم.

**۲۱. آقای کوثری شاملو چقدر روی شما اثر داشت؟**

خیلی زیاد. بیشتر تا قبل از دیدار شاملو. از رودکی تا خود شاملو را خوانده بودم. شاملو می‌گفت پسر شاعری نیست که تو نخوانده باشی! اصلا خیلی‌ها شعر بد. اما یک روز شاملو گفت: عبدالله تو نیز جزء خوانده‌ای؟ زبان شعر تو شعر جوان بیست‌وپک ساله است. گفتم: گلستان سعدی و این‌جور کتاب‌ها را خوانده‌ام در حد کتاب‌های دبیرستان. اما هیچ‌کدام حافظ و سعدی و مولوی نمی‌خوانا گفت: اشتباه می‌کنی. بخش بزرگی از شعرها در نثر ماست. همین امروز بود «تاریخ بیهقی» را خیلی زیاد. بیشتر قابل تامل بادمه. اگر خوش‌تیپ و شیک. خیلی هم به من اظهار لطف کرد. قرار شد هر دو دفعه شعرهایم بروم خانه ابتهاج در خیابان حقوقی، همان‌جا که بعدها دفتر رهایی نشسته گرفته شد. بسار اول که رفتم دفتر رهایی مات مانده بودم. گفت: چت شد؟ گفتم: خاطره ابتهاج. من هده‌ساله بودم که می‌نشستم آن گوشه. روبه‌روی ابتهاج و خانم ابتهاج برای من قهوه می‌آورد. اولین‌بار من قهوه را خانه ابتهاج خورده بودم. من دو سال می‌رفتم خانه ابتهاج. دوره بسیار خوبی هم بود. هجده، نوزده‌ساله بودم که شعر شاملو مثل صاعقه بر من فرود آمد. کم‌کم فرم شعرم عوض شد. تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۲۲. که جزشاعران پیام، شاعران زبدا چوانی هم در آنجا شعر بیاب کردند.**

بله. اصولا شاملو سعی داشت شاعران جوان را آنجا معرفی کند. هم تقریبا هر هفته در «خوشه» شعر داشتم. بادم هست مهرماه بود که دوستی، به‌نام عباس صدرایی مرا تکه‌پیشی به‌زور برد دفتر خوشه. خودم هنوز تردید داشتم که شعرم را پیش شاملو ببرم یا نه. شاملو نشسته بود آنجا و آن روزها شاملو براستی مرد باشکوهی بود. دو تا شعر برده بودم. گفتم: من این‌ها را آورده‌ام که فقط ببینید. گفت: دوشبه دیگر بیا. هفته بعد که «خوشه» درآمد دید درست گذاشته بود وسط صفحه. بعضی بعثرین حرف: دیگر تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۲۳. آقای کوثری فضای «خوشه» چطور بود؟ چه کسانی آنجا رفت‌وآمد داشتند. شما آنجا با چه کسانی ماوجه شدید؟**

البته من هروقت خدمتم رفتم می‌دفتم. دائما آنجا نبودم. اما خیلی‌ها را دیدم. برخی از کسانی که بعدها از شاعران و نویسندگان مشهور شدند. همچنین امیرپرویز پویان که به خوشه مقاله می‌داد. بعد مشهد بود، آمده بود تهران و در موسسه تحقیقات علوم اجتماعی کار می‌کرد که سیرپرست آن استاد نراقی بود. گلسرخی هم برای خوشه شعر می‌آورد یا می‌فرستاد. البته شاملو خیلی به شاعران و مواقفی بود. نام بدبه از گلسرخی جیزی در خوشه بگیر داشت. بادم هست. گلسرخی بیشتر آدم سیاسی بود. شعرش هم بیشتر سیاسی یا تا حدی داشت.

**۲۴. امیرپرویز پویان را چه‌طور آدمی دیدید. چه رو‌حیه‌ای داشت؟**

باور می‌کنید بسری مؤدب. از من محجوب‌تر و خجالتی‌تر بود. کیوا کمتر. بیش‌تر می‌رفت دیوا او چه خبر است. خیلی هم خلوت نکنید. سال چهل‌ونه بود که یکباره رفتند!

**۲۵. کیوا آن دوران سختگیری زیادی برای چاپ مطالب وجود داشته است و این طور بنوعد که هر کس ازراه برسد بتواند شعرش چاپ کند؟**

بله همین‌طور بود. نیم شاملو روی آن مجله بود. البته می‌دانید که بخش ادبی «خوشه» دست شاملو بود. نثر عمری سردبیر مجله بود. اما نصیب «خوشه» با شاملو می‌گرداند و برای همین هر چیزی را چاپ نمی‌کرد. خیلی‌ها اجا تنعرهاشان را چاپ می‌کردند. هوشنگ کشکولی و الهیاری، مشکوتی و خوبی و عمران صلاحی و خیلی‌های دیگر که متاسفانه الان با مخاطر نمی‌آورم. البته من جزیا شاملو بودم. زیاد اهل محافل و مهمانی‌ها نبودم اما گاه کافه‌های روشنفکری مثل مرمر و کافه فیروز در نادری می‌رفتم.

**۲۶. آقای کوثری شاملو چقدر روی شما اثر داشت؟**

خیلی زیاد. بیشتر تا قبل از دیدار شاملو. از رودکی تا خود شاملو را خوانده بودم. شاملو می‌گفت پسر شاعری نیست که تو نخوانده باشی! اصلا خیلی‌ها شعر بد. اما یک روز شاملو گفت: عبدالله تو نیز جزء خوانده‌ای؟ زبان شعر تو شعر جوان بیست‌وپک ساله است. گفتم: گلستان سعدی و این‌جور کتاب‌ها را خوانده‌ام در حد کتاب‌های دبیرستان. اما هیچ‌کدام حافظ و سعدی و مولوی نمی‌خوانا گفت: اشتباه می‌کنی. بخش بزرگی از شعرها در نثر ماست. همین امروز بود «تاریخ بیهقی» را خیلی زیاد. بیشتر قابل تامل بادمه. اگر خوش‌تیپ و شیک. خیلی هم به من اظهار لطف کرد. قرار شد هر دو دفعه شعرهایم بروم خانه ابتهاج در خیابان حقوقی، همان‌جا که بعدها دفتر رهایی نشسته گرفته شد. بسار اول که رفتم دفتر رهایی مات مانده بودم. گفت: چت شد؟ گفتم: خاطره ابتهاج. من هده‌ساله بودم که می‌نشستم آن گوشه. روبه‌روی ابتهاج و خانم ابتهاج برای من قهوه می‌آورد. اولین‌بار من قهوه را خانه ابتهاج خورده بودم. من دو سال می‌رفتم خانه ابتهاج. دوره بسیار خوبی هم بود. هجده، نوزده‌ساله بودم که شعر شاملو مثل صاعقه بر من فرود آمد. کم‌کم فرم شعرم عوض شد. تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۲۷. که جزشاعران پیام، شاعران زبدا چوانی هم در آنجا شعر بیاب کردند.**

بله. اصولا شاملو سعی داشت شاعران جوان را آنجا معرفی کند. هم تقریبا هر هفته در «خوشه» شعر داشتم. بادم هست مهرماه بود که دوستی، به‌نام عباس صدرایی مرا تکه‌پیشی به‌زور برد دفتر خوشه. خودم هنوز تردید داشتم که شعرم را پیش شاملو ببرم یا نه. شاملو نشسته بود آنجا و آن روزها شاملو براستی مرد باشکوهی بود. دو تا شعر برده بودم. گفتم: من این‌ها را آورده‌ام که فقط ببینید. گفت: دوشبه دیگر بیا. هفته بعد که «خوشه» درآمد دید درست گذاشته بود وسط صفحه. بعضی بعثرین حرف: دیگر تا سال چهل‌وشش که شاملو «خوشه» را داد بیرون.

**۲۸. آقای کوثری فضای «خوشه» چطور بود؟ چه کسانی آنجا رفت‌وآمد داشتند. شما آنجا با چه کسانی ماوجه شدید؟**

البته من هروقت خدمتم رفتم می‌دفتم. دائما آنجا نبودم. اما خیلی‌ها را دیدم. برخی از کسانی که بعدها از شاعران و نویسندگان مشهور شدند. همچنین امیرپرویز پویان که به خوشه مقاله می‌داد. بعد مشهد بود، آمده بود تهران و در موسسه تحقیقات علوم اجتماعی کار می‌کرد که سیرپرست آن استاد نراقی بود. گلسرخی هم برای خوشه شعر می‌آورد یا می‌فرستاد. البته شاملو خیلی به شاعران و مواقفی بود. نام بدبه از گلسرخی جیزی در خوشه بگیر داشت. بادم هست. گلسرخی بیشتر آدم سیاسی بود. شعرش هم بیشتر سیاسی یا تا حدی داشت.

**۲۹. امیرپرویز پویان را چه‌طور آدمی دیدید. چه رو‌حیه‌ای داشت؟**

باور می‌کنید بسری مؤدب. از من محجوب‌تر و خجالتی‌تر بود. کیوا کمتر. بیش‌تر می‌رفت دیوا او چه خبر است. خیلی هم خلوت نکنید. سال چهل‌ونه بود که یکباره رفتند!

**۳۰. کیوا آن دوران سختگیری زیادی برای چاپ مطالب وجود داشته است و این طور بنوعد که هر کس ازراه برسد بتواند شعرش چاپ کند؟**

بله همین‌طور بود. نیم شاملو روی آن مجله بود. البته می‌دانید که بخش ادبی «خوشه» دست شاملو بود. نثر عمری سردبیر مجله بود. اما نصیب «خوشه» با شاملو می‌گرداند و برای همین هر چیزی را چاپ نمی‌کرد. خیلی‌ها اجا تنعرهاشان را چاپ می‌کردند. هوشنگ کشکولی و الهیاری، مشکوتی و خوبی و عمران صلاحی و خیلی‌های دیگر که متاسفانه الان با مخاطر نمی‌آورم. البته من جزیا شاملو بودم. زیاد اهل محافل و مهمانی‌ها نبودم اما گاه کافه‌های روشنفکری مثل مرمر و کافه فیروز در نادری می‌رفتم.

**۳۱. آقای کوثری شاملو چقدر روی شما اثر داشت؟**

خیلی زیاد. بیشتر تا قبل از دیدار شاملو. از رودکی تا خود شاملو را خوانده بودم. شاملو می